

سیر تحول خط و زبان پارسی در قرون نخستین اسلامی

دکتر فیاض زاهد^۱

زامک ماشاء‌الهی^۲

هدی موسوی^۳

چکیده

زبان و ادبیات پارسی با وجود لهجه های گوناگون از آغاز تا ورود اعراب دچار تحولات بسیاری شد، باوجود این، ایرانیان هیچگاه زبان رسمی خود را فراموش نکرده و حتی در برخی اوقات زبان ملل مغلوب را نیز تحت تأثیر خود قرار دادند. می توان ادبیات ایران را در سه قرن نخستین هجری به سه دسته تقسیم کرد؛ ادبیات عربی، ادبیات پهلوی و ادبیات دری. ادبیات دری زبان ادبی، رسمی و سیاسی ایران در دوره اسلامی است. این زبان، تکامل یافته زبان پهلوی شمالی یا پهلوی اشکانی است، و زبان مذکور بر اثر گذشت زمان و آمیزش با زبان عربی تحول یافت. با این وجود در قرون سوم و چهارم هجری، ترویج زبان پارسی و تعقیب فکر استقلال ادبی ایرانیان از دوره سامانیان را می توان ابتدای ترقی ادب فارسی در ادوار ادبی روزگار کنونی دانست. لذا نوشتاری که از نظر خواهد گذشت، متنی است آماده شده در رابطه با تحولات زبان پارسی در قرون اولیه اسلامی. این پژوهش بر آن است؛ تا با بهره گیری از منابع، نخست تحول خط و زبان پارسی را از آغاز تا قرون اولیه اسلامی، آمیزش زبان عربی و پارسی در سه قرن اولیه هجری، سپس ترقی ادب پارسی و رنسانس ایرانی در قرون ذکر شده را مورد مطالعه قرار دهد. اما هدف اصلی این مقاله پاسخ به این سؤال می باشد؛ خط و زبان فارسی در قرون نخستین اسلامی دچار چه تحولاتی شد؟

واژگان کلیدی: ادبیات دری، زبان پهلوی، زبان عربی، نهضت ترجمه، رنسانس ایرانی.

۱. استادیار گروه تاریخ و باستانشناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، fayyazzahed@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی.

۳. کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی.

نگاشتن و درک فرایند تکامل پدیده های تاریخی و اجتماعی به همان اندازه که دشوار و پیچیده است، به همان میزان نیز حساس و پراهمیت می نماید. پدیده های تاریخی و اجتماعی به طور کلی وقایعی هستند روزمره ولی به ژرفای تاریخ.

باری چرا تاریخ؟ راستی، تاریخ از چه زمان داعیه آغاز دارد؟ وقایع نگاران باستان و دیرینه شناسان حاضر همواره درک متقابلی از اندیشه های یکدیگر کسب می کنند. گویی که لحظه به لحظه کنار هم زیسته اند و به چارچوب تعاملی از جنس مجاز رسیده اند. آری اولین پل ارتباط میان نسل های بشر رمزگونه هایی آهنگین و گاه ساکت و بی صدا بودند که در درازای زمان رفته رفته روی به تکامل گراییدند و همچنان پیشتاز هستند. براستی کسی نمی داند چه کسی برای اولین بار خط را اختراع و برای آن از ثبت لحظات سود برد. ولی چه اهمیتی دارد، مهم این است که وجود دارد و بی وجود آن ممکن بود هنوز ما در ابتدای راه باشیم. سالیان سال است که بشر از خط و زبان به عنوان ابزاری روز آمد با اهداف متفاوت استفاده می کنند. انتقال دانش، انتقال تجربه، سفرنامه ها، حوادث طبیعی و تمام وقایع زمانیکه ثبت می شوند به اقیانوس تاریخ می پیوندند و ماندگار می شوند. اقوام مختلف به زبان ها و شیوه های گوناگون می خوانند و می نویسند. در پهنه این گیتی سرزمین های گوناگونی وجود دارند که مردمانش به شیوه مرسوم خود می خوانند و می نویسند ولی در سرزمین ما با پیشینه ای کهن تر از تاریخ، مردمانی زیست می کنند که یکی از زیباترین خطوط و زبانها را در اختیار دارند. در این میان بسیاری دوستانه و غیر دوستانه تلاش کردند خراش هایی بر چهره زیبای این قند مکرر وارد کنند و بسیاری نیز به پاسداشت این دردانه کوشیده اند و خود نیز جاودانه شده اند. براستی پارسی همان قند مکرر و همان احیاء کننده عجم پدیده تاریخی تام و تمامی است که تا امروز بوده، هست و امتداد خواهد داشت.

خط و زبان ایرانیان قبل از ورود اعراب

خط ابزاری نو برای انتقال اندیشه‌ها، خواسته‌ها و پیام‌های بشری است. تحول خط از تصویرنگاری، اندیشه‌نگاری، آوانگاری و سپس الفبایی بوده. آغاز پیدایش خط به دوران ماقبل تاریخ بر می‌گردد. از آن روزگاران تا کنون اثر چندانی به یادگار نمانده است. اختراع خط مهمترین دستاورد بشر می‌باشد، سومریان نخستین کسانی هستند که حدود ۶۰۰۰ سال پیش آن را اختراع کردند. اما از جمله خطوطی که بعد از اختراع خط میخی مورد استفاده اقوام باستان قرار گرفت خط آرامی بود. خط آرامی را می‌توان مادر خط‌های غرب بین‌النهرین و شمال مصر دانست، بدلیل نوع مردمانی که از آن خط استفاده می‌کردند نام تازه‌ای یافت، مانند تدمری، نبطی، عبری، سریانی، مندایی و فینیقی.

زبان و خط آرامی از آغاز هزاره اول (ق.م) بسیار توسعه یافته بود. قراین نشان می‌دهد، که در زمان آشوریان زبان و خط آنان در تجارت و حتی در مکالمه بسیار رایج بود. آرامی، در عهد هخامنشیان در آسیا و مخصوصاً از مصر تا هند زبانی بین‌المللی بوده و در امکانه مزبور اسنادی بدین زبان یافت شده است. (گریشمن: ۱۸۱، ۱۳۸۳) در دوران هخامنشی، ضبط نوشته‌ها به صورت کتیبه رایج بود و سنگ‌نبشته بیستون بهترین و مهم‌ترین ثمره کتیبه‌نگاری ایرانی است. (ریپکا: ۱۳۸۱، ۴۰) بسیاری از کتیبه‌ها به زبان پارسی باستان و با حروف آرامی نوشته شده است. در خط میخی از چند علامت آرامی اقتباس شده، از اینجا خط پهلوی - که علایم «ایدئوگرامهای» سامی را به کار می‌برد - توسعه یافته است. (گریشمن: ۱۳۸۴، ۱۸۲) افزایش عناصر آرامی در ایران دوران پس از مرگ اسکندر کبیر، سرانجام منجر به پیدایش الفبایی برای فارسی میانه براساس الفبای بدون حروف صدا دار سامی غربی گشت. خط سامی و خط فارسی میانه، (سابقاً پهلوی کلدانی) نامیده می‌شد و امروزه پهلویک خوانده می‌شود، اختلاف زیادی وجود ندارد. (ریپکا: ۱۳۸۱، ۵۲)

در پارس از دوره هخامنشی به بعد زبان فارسی میانه (پهلوی) حاکم بود. (ثاقب فر: ۱۳۸۳، ۱۸۵) منظور از فارسی میانه یا پهلوی آن مرحله از تحول زبان فارسی است که میان دوره فارسی باستان (۵۵۰ تا ۳۳۰ پیش از میلاد) و فارسی نو (از سده یازدهم میلادی [سده چهارم هجری]) رواج داشته است و احتمالاً از سده اول تا دهم میلادی رایج بوده. (همو: ۱۳۸۳، ۱۸۷)

متأسفانه راجع به ابداعات ادبی دوران اشکانی اطلاعات اندکی در دست داریم ولی از آثار به جای مانده در این دوران درمی یابیم که زبان فارسی میانه مخصوصاً در عصر اشکانی زبان ارمنی را متأثر ساخت. (ریپکا: ۵۰، ۱۳۸۱)

خط مخصوص دوره ساسانی، پهلوی و زبان آنان نیز پهلوی بوده است. که از اواخر دوره هخامنشی متداول شده بود. حتی بعد از انقراض ساسانیان تا مدتی در طبرستان به این زبان سخن می گفتند. (پیرنیا: ۱۳۸۶، ۲۶۳) با این وجود در این دوره، زبان های مسلط در کنار فارسی میانه «پهلوی ساسانی» پارتی و یونانی بود. (ثاقب فر: ۱۳۸۳، ۱۸۳) ساسانیان ناچار بودند ساختار خاصی برای ایجاد ارتباط زبانی میان ایالات گوناگون و پایتخت ایجاد کنند، بنابراین شیوه ارتباطی مشترک وجود داشت. این کار با استقرار مدیران پارسی زبان و مدیران محلی دو زبانه انجام می گرفت، از اینرو زبان پارسی میانه رواج یافت. بدین ترتیب زبان پارسی میانه زبان رسمی و حاکم شد.

لهجه های ایرانیان در عهد ساسانی و اوایل اسلام

راجع به لهجه های مهم متداول عهد ساسانی و اوایل عهد اسلامی بعضی از نویسندگان قدیم اطلاعاتی داده اند، از آن جمله قول **علی بن حسین مسعودی** است.

در کتاب **التنبيه الاشراف** آمده است که ایرانیان را پنج زبان بوده: "پارسیان قومی بودند که قلمروشان دیار جبل بود از ماهات و غیره و آذربایجان ... و ری و طبرستان و مسقط و شابران و گرگان و ابرشهر^۱ که نیشابور است و هرات و مرو و

۱. به معنای ولایتی از شروان است.

دیگر ولایتهای خراسان و سیستان و کرمان و فارس و اهواز با دیگر سرزمین عجمان که در وقت حاضر باین ولایتها پیوسته است، همه این ولایتها یک مملکت بود، پادشاهش یکی بود و زبانش یکی بود، چون پهلوی، دری (مسعودی: ۱۳۶۵، ۷۳ و ۷۴)، خوزی، سریانی، فارسی (صفا، ج ۱: ۱۳۷۸، ۱۴۱) و دیگر زبانهای پارسی. " (مسعودی: ۱۳۶۵، ۷۴) پهلوی زبانی بود که پادشاهان در مجالس خود بدان تکلم میکردند و این زبان منسوبست به پهل، (صفا: ۱۳۷۸، ۱۴۱) پهل اسم پنج شهر اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان است. (برهان قاطع، ج ۱، ۱۳۶۲، ۴۳۲) زبان پهلوی دو لهجه داشته است: پهلوی شمالی یا اشکانی و پهلوی جنوبی یا ساسانی. زبانهایی که اکنون در ایران بدست آمده است از یکی از این دو زبان ریشه گرفته است.

زبان دری، زبان شهرهای مداین است. (صفا، ج ۱: ۱۳۷۸، ۱۴۱) از آن روی این زبان را دری می نامند که نامه های شاهان به این زبان نوشته می شد و از ریشه در ساخته شده، زیرا زبانی است که درباریان بدان گفتگو می کردند. (مقدسی: ۱۳۶۱، ۴۹۱)

زبان فارسی دری، در نیمه اول قرن «۴ ق»، در سراسر ایران رواج داشت و بدین سان این نظر را تأکید می کند، که دری از دوران ساسانی (و نه فقط از زمان شکست ایران و انتقال یزدگرد سوم به خراسان) در سراسر امپراطوری ساسانی معمول بوده است. (آذرنوش: ۱۳۸۵، ۲۵۸) مؤلف **التنبیه الاشراف** اشاره می کند، "در میان اقوام هفتگانه عجم، هم دری هست و هم زبان «مُغلقه». اما همه را با وجود اختلاف، «فارسیه» می خوانند. زیرا وی تأکید دارد، همه این اقوام کشوری یگانه بودند و شاه و زبان واحدی داشتند." (مسعودی: ۱۳۶۵، ۷۵-۷۸) بدین سان نمی توان پنداشت که دری در عصر اسلام شمال به جنوب و جنوب غربی انتقال یافته باشد. زیرا پدیده ای که می توان به انتقالش باور داشت، همانا ادبیات دری است نه زبان دری.

۱. نام باستانی خراسان می باشد. در بسیاری از نیشترهایی از پهلوی و مانوی نام افتخاری نیشابور را بر ابرشهر ذکر کرده اند.

۲. مُغلقه در لغت به معنای سخن مشکل و غیر قابل فهم است. (رجوع شود به لغتنامه دهخدا، ذیل لغت تغلیق). شاخه ای از زبان سریانی، به ترجم معروف است و تورات را از قدیم به این زبان ترجمه می کردند. و به آن عبرانی مغلق می گویند که بسیاری از فهم آن عاجزند.

لهجه دیگر سریانی می باشد. در دوران ساسانیان شهرهای سلطنتی به دلیل اسکان سربازان اسیر رومی و نیز جمعیت سریانی زبان سوریه زبان های لاتینی، یونانی و سریانی نیز تا حدی مورد استفاده قرار می گرفت. (ثاقب فر: ۱۳۸۳، ۱۸۶) چنانچه بعدها به آن اشاره خواهد شد. سریانی به زبان عربی نزدیک تر است و تفاوت این دو زبان زیاد نیست. (مسعودی: ۱۳۶۵، ۷۵)

واما خوزی، لهجه ایست مختص مردم خوزستان. چنانچه مقدسی می نویسد: "ایشان فارسی خود را با تازی بسیار می آمیزند." (مقدسی: ۱۳۶۱، ۶۲۴) و پادشاهان در خلوت‌ها با بزرگان کشور بدان زبان سخن می گفتند و هنگام فراغت بدین زبان تکلم می‌کردند. (صفا، ج ۱: ۱۳۷۸، ۱۴۲)

البته آنچه در قول **علی بن حسین مسعودی** نقل شده، همه لهجه های ایرانی در عهد ساسانی و اوایل دوره اسلامی نیست و لهجه ها و لغات دیگری هم در آن روزگار در ایران شهرت داشته و حتی برخی از آنها دارای ادبیات مکتوب بوده است. (همان) درباره شرق ایران و زبان های بلخی (باختری)، خوارزمی (مقدسی: ۱۳۶۱، ۴۹۱) سغدی و پارتی که اقوام ایرانی به آن سخن می گفتند اطلاعات بهتری داریم. چنانچه در **تاریخ بخارا** می خوانیم: سغدیان را نیز زبان جداست که نزدیک به زبان روستائیان بخارا می باشد. (نرشخی: ۱۳۶۳، ۱۷۱) از این میان، یکی لهجه سغدی است منسوب به ناحیه سغد در ماوراء النهر و لهجه معروف دیگر ایرانی که در سه قرن اول هجری و چند قرن بعد معمول بوده لهجه خوارزمی است که آنهم مانند لهجه سغدی از شعب زبان ایرانی بوده است. (صفا، ج ۱: ۱۳۷۸، ۱۴۲)

در نتیجه، با وجود لهجه های گوناگون در ایران قبل از ورود اعراب، نه تنها این زبانها به طور کامل در قرون نخستین اسلامی از میان نرفت. بلکه به حیات خود ادامه داد، و زبان عربی را تحت تأثیر خود قرار داد.

لهجه های ایرانیان پس از ورود اسلام

لهجه و خط پهلوی با حمله عرب از میان نرفت بلکه به بقاء سایر لهجه ها نیز بر اثر غلبه اسلام آسیبی وارد نیامد و حتی باید گفت تمام این لهجه ها با قوت دیرین خود باقی ماندند. (صفا، ج ۱، ۱۳۷۸، ۱۴۱) اگرچه بر اثر تسلط مسلمین و سقوط دولت ساسانی گروهی بزرگ از ایرانیان از راه اشتغالات سیاسی و علمی و دینی و ادبی (مفتخری، ۱۳۸۱، ۳۷-۴۷) زبان عربی را بخوبی فراگرفتند. و در آن به تألیف و تصنیف و تحریر و سرودن شعر پرداختند.

برای مثال؛ در نواحی شرقی ایران همچون خراسان نیز حکام و اشراف محلی بویژه دهقانان به دلیل عدم انگیزه مقاومت در مقابل اعراب و نیز حفظ جایگاه اجتماعی و سیاسی خود در آینده پیش رو، برای متوقف کردن حملات اقوام ترک راه مسالمت با اعراب را در پیش گرفتند. مؤلف کتاب **فتوح البلدان** در این باره می نویسد: "گویند عثمان بن عفان، سعید بن عاص بن امیه را در سال بیست و نه برکوفه ولایت داد و مرزبان طوس به او و به عبدالله بن عامر بن کریز بن ربیع بن حبیب بن عبد شمس والی بصره نامه نوشت و ایشان را به خراسان دعوت کرد که هر یک پیروز شوند خراسان را به تصرف او دهد." (بلاذری، ۱۳۳۷، ۴۶۸) لیکن این امر هیچ وقت سبب نشد که ملت ایران زبان ملی و لهجه های محلی خود را رها کند.

ابن مسکویه رازی مؤلف کتاب **تجارب الامم** در گوشه هایی از کتاب خود پایداری زبان فارسی در مقابل زبان عربی را چنین به رشته تحریر در آورده است؛

﴿

"در سراسر دوران ساسانی، سپاهیان ایرانی با فرهنگ و ایدئولوژی زردشتی بر تیسفون حکومت می کردند، اکثریت مردم خاور دجله را ایرانیان گرد و لر و مردم باختر فرات را آرامیان سریانی، نبطی و... تشکیل می دادند. پس از سقوط تیسفون به دست تازیان در دو سده آغازین، اکثریت آرامیان منطقه، که هم نژاد عربها بودند، از نظر ساختمان حنجره و گلو به سادگی توانستند زبان خود را به عربی تبدیل کنند و پس از چند نسل، نسبت والای خود را که از ترس با قبیله های عرب بسته بودند، اینک برای کسب شرافت بیشتر، نسبت نژادی قلمداد کرده، عرب نژاد شناخته شوند. ولی ایرانیان خاوری و شمال

عراق که حنجره‌شان به سادگی پذیرای تلفظ حرفهای ویژه آرامی نبود، زبان ملی خود را اجباراً نگاه داشته عجم (گنگ) نامیده شدند. "مسکویه رازی، ج ۵: ۱۳۷۶، ۸)

همانطور که پیشتر بدان اشاره شد، زبان ایرانیان بعد از ورود اعراب به حیات خود ادامه داد و تا حدودی زبان عربی را نیز تحت تأثیر خود قرار داد. بهمین سبب است که مهاجران عرب و ملل دیگر برای زیستن در کنار ایرانیان محتاج به ترجمه و یا ناگزیر به فراگرفتن زبان عمومی ایرانیان بودند.

آمیزش زبان فارسی و عربی

شایسته است که، ادبیات ایران را در سه قرن اول هجری از سه جهت مورد مطالعه قرار دهیم:

۱. ادبیات عربی؛ یعنی زبان و نثر و نظم تازی را از آنروی که غالب نویسندگان و گویندگان آن ایرانی‌نژاد بوده‌اند.
۲. ادبیات پهلوی؛ را از آنروی که بازمانده لهجه رسمی و دینی و ادبی دوره ساسانی بوده است.
۳. ادبیات دری؛ را از آنروی که زبان ادبی رسمی و سیاسی ایران در دوره اسلامی شد. (صفاح ۱: ۱۳۷۸، ۱۳۰-۱۳۱)،

ادبیات عرب از دو قوم اخذ شده است. نخست نبطی در جانب حوران سپس سریانی از طریق حیره. (صفاح ۱، ۱۳۷۸، ۱۵۶) در آثار باقی مانده از اعراب حجاز چیزی در دست نیست که بر خط و زبان داشتن آنان دلالت کند، در صورتیکه از عربهای مقیم شمال و جنوب حجاز آثار کتابت بسیار موجود می باشد. مشهورترین آنها نبطی های شمال هستند که خطشان نبطی بود. (زیدان: ۱۳۸۶، ۴۵۶) نبطی در اصطلاح مورخان گذشته به آرامی های بین النهرین اطلاق می شد. (آذرنوش: ۷۱، ۱۳۸۵) بسیاری از مردم حجاز که پیش از اسلام به عراق و شام می رفتند نگارش را از آنان آموختند و پس از مراجعت به حجاز، عربی را با حروف نبطی یا سریانی یا عبرانی نوشتند. خط سریانی و نبطی پس

از فتوحات اسلام نیز میان اعراب باقی ماند. تدریجاً از خط نبطی خط نسخ (دارج) پدید آمد. (زیدان: ۱۳۸۶، ۴۵۲)

خط سُرّیانی را تازیان در قرن اول قبل از اسلام، اقتباس کردند. می گویند این خط نخست در شهر انبار اقتباس و از آنجا به حجاز برده شد و مورد تعلیم قرار گرفت. چنانکه هنگام بعثت عده‌ای از قریش کتابت به این خط را می دانستند. این خط را در آغاز خط حیری و حجازی می‌گفتند. (صفا، ج ۱: ۱۳۷۸، ۱۵۶) اما بعدها که مسلمانان در نزدیکی حیره شهر کوفه را بنا کردند، خط حیری به خط کوفی معروف شد. (زیدان: ۱۳۸۶، ۴۵۲) مسلمانان نیز از خط کوفی برای نگارش قرآن بهره بردند و تقریباً تمام قرآن سده اول اسلام به همین خط نگارش شده است^۱ (آذرنوش: ۱۳۵۴، ۷۱). دو خط نسخ و کوفی هر دو بعد از غلبه اسلام میان مسلمانان باقی ماند خط نسخ بیشتر برای کتابت نامه‌ها و امثال آن به کار می رفت و خط کوفی بیشتر مانند خط سطر نجیلی بیشتر به کار کتابت مصاحف می آمد و بعدها در تزئین مساجد و سکه‌ها نیز مورد استفاده قرار می گرفت. (صفا، ج اول، ۱۳۷۸، ۱۵۴)

ادبیات پهلوی؛ زبان فارسی قدیم است. (مسعودی: ۱۳۷۴، ۳۵۵) همانطور که پیشتر بدان اشاره شد، بازمانده لهجه رسمی و دینی و ادبی دوره ساسانی بوده. بسیاری از اندرزنامه‌ها یا متون تعلیمی، تفسیر کتابت اوستا، متن‌های فرجام‌شناسی، متون جغرافی و حماسی و... تماماً به این زبان نوشته شده است. (ثاقب فر: ۱۳۸۳، ۱۹۵-۲۱۰) از جمله کتبی که به این زبان نگارش شده است، **بندیهشن** می باشد. این کتاب از مهمترین منابع این دوره ساسانی است. کتاب مقدسی است به زبان و خط پهلوی، محتوای آن قصص و روایات دینی و تاریخی زرتشتیان است. معنی آن «اصل خلقت» است. (مجهول: ۱۳۶۶، ۱۶) شایان ذکر است که؛ خط و زبان پهلوی به مرور زمان دستخوش تغییراتی شد و این خط در مغرب ایران به مرور از بین رفت همانطور که می

۱. علاوه بر مسلمانان سُرّیانی‌های مقیم عراق خط خود را با چند قلم می نوشتند که از آن جمله خط مشهور به سطر نجیلی مخصوص کتابت تورات و انجیل بوده است.

۲. دوره ساسانی توجه دارد بندهش کتابی است که به واقعیت‌های جغرافیای سیاسی [ژئوپولیتیک]

دانیم با ورود اعراب خط عربی در شهرها و مراکز مهم اداری و سیاسی نفوذ یافت و ایرانیان به دلیل درک بیشتر مفاهیم قرآن به فراگرفتن قواعد آن پرداختند. اکثر مردم ایران به دلیل وجود دین اسلام و علائق مذهبی یا ضرورتی که در فراگرفتن خط و زبان عربی و قرآن حس می کردند خط کوفی را جانشین پهلوی کردند. (فرزام: ۱۳۸۱، ۱۵۰)

ادبیات دری، دری به فتح اول برون پَری، لغت پارسی باستان است. وجه تسمیه آنرا بعضی به فصیح تعبیر کرده اند. هر لغتی که در آن نقصانی نباشد دری می گویند. (برهان قاطع، ج ۲، ۱۳۶۲، ۸۴۷) این لهجه مخصوص مناطق شرقی ایران یعنی خراسان و ماوراءالنهر می باشد. لهجه مذکور دنباله لهجه پهلوی شمالی یا پهلوی اشکانی است که بر اثر گذشت زمان و تحوّل و تکامل و آمیزش با لهجه عربی به صورتی که آثار آنرا در قرن سوم و چهارم می بینیم درآمده است.

از قرن سوم و چهارم به بعد این لهجه را که پس از تشکیل دربارهای مشرق در عهد اسلامی به صورت زبان رسمی درآمد به اسامی مختلفی مانند: دری، پارسی دری، پارسی، فارسی خوانده و آنرا در برابر عربی (تازی) و پهلوی (پهلوانی) قرار داده اند. (صفا، ج ۱، ۱۳۷۸، ۱۶۱) «پارسی» که در تسمیه فوق بکار رفته است غیر از پارسیک به معنی پهلوی عهد ساسانی و پارسی یا فارسی به معنی لهجه متداول در فارس است (که از قدیم الایام بدین نام خوانده میشد). در اینجا پارسی بیشتر برای مقابله با عربی (تازی) و ترکی بکار رفته و بمعنی اعم «ایرانی» است نه برای انتساب به قبیله و قبایل معینی از ایرانیان. (مقدسی، ج ۹۲، ۱۳۶۱، ۱-۲۱۳)

زبان دری یا پارسی یا پارسی دری، یعنی حد وسط لهجه های مشرق (علی الخصوص شهرهای خراسان و پاره یی از بلاد ماوراءالنهر)، بعد از آنکه حکومت های مستقل ایرانی در خراسان و ماوراءالنهر بوجود آمد، به تفصیلی که خواهیم دید، این زبان جنبه درباری و اداری یافت و زبان شعر و نثر آن نواحی شد. اندک اندک شاعران و نویسندگانی بدین زبان شروع به شاعری و نویسندگی کردند. چندی نگذشت که استادان مسلمی مانند رودکی و دقیقی و فردوسی و کسایی و دیگران در قرن چهارم ظهور کردند و بدین لهجه آثار گرانبهایی پدید آوردند. بعد از آنکه در نواحی دیگر ایران شاعران و نویسندگانی

خواستند به پارسی شعر گویند و کتاب بنویسند از همین لهجه آماده و مهیا که صورت یک زبان رسمی یافته بود استفاده کردند. (صفا، ج ۱، ۱۳۷۸، ۱۵۶) زبان فارسی دری در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بر اثر آمیزش بیشتر با زبان عربی و قبول مقداری از اصطلاحات علمی و ادبی و دینی و سیاسی و بکار رفتن آن برای بیان مفاهیم و مضامین مختلف شعری و مقاصد علمی و غیره نسبت به قرن سوم تکامل و توسعه بیشتری یافت با این حال اگر آنرا با ادوار ادبی بعد بسنجیم تعداد لغات عربی را به نسبت محسوسی کمتر و غلبه لغات اصیل پارسی را بیشتر می‌بینیم (صفا، ج ۱، ۱۳۷۸، ۳۵۶) از آنچه گفتیم این نکته بدست می‌آید که سرانجام زبان دری یعنی لهجه مشرق ایران به عنوان یک لهجه ادبی مستقل در آمد و تا روزگار ما به عنوان زبان رسمی ادبی و سیاسی ایران شناخته شد.

ورود زبان تازی در میان ایرانیان و درآمیختگی آن با ایرانیان بعد از برافتادن ساسانیان آغاز و تا برافتادن خلافت اسلامی بغداد ادامه داشت و روزگاری این زبان، زبان دین و دانش و ادب دولت بود. (تویسرکانی، ۱۳۵۰، ۶۴) با توجه به این نکته، لازم به ذکر است که؛ ایرانیان هیچگاه زبان رسمی خود را فراموش نکردند. شواهد نشان می‌دهد، در برخی از نواحی تکلم به عربی چندان دشوار بود که حتی نماز و آیات قرآن را هم در آغاز امر به فارسی می‌خواندند.

نرشخی مؤلف تاریخ بخارا آن را چنین به رشته تحریر در آورده است؛

"قتیبه بن مسلم مسجد جامع بنا کرد، اندر حصار بخارا به سال نود و چهار، و آن موضع بت خانه بود مر اهل بخارا را، فرمود تا هر آدینه در آنجا جمع شدند، چنانکه هر آدینه منادی فرمودی، هر که به نماز آدینه حاضر شود، دو درم بدهم. و مردمان بخارا به اول اسلام در نماز قرآن به پارسی خواندندی، و عربی نتوانستندی آموختن." (نرشخی: ۶۷، ۱۳۶۳)

اگر در سده نخست، خواندن نماز به فارسی پدیده ای طبیعی جلوه می‌کرد، در آغاز سده ۴ هجری که ایران خود خاستگاه مهمی برای ادبیات عربی شده بود، آن پدیده شگفت می‌نماید. در همین زمان بود که ثعالبی از خطر نابودی عربی سخت دلنگران بود و

ابوریحان بیرونی از کسانی که «فارسی را بر عربی برگزیدند» به شدت انتقاد می‌کرد. (آذرنوش، ۱۳۸۵، ۲۶۲) و یا زمخشری از همهٔ دلنگرانی‌های خویش پرده برداشته و علت بی‌توجهی به زبان عربی را در ۵ نکته بیان می‌کند:

۱. زبان عربی آن رواج سابق را ندارد و به حوزهٔ علما محدود شده است.
۲. گویی همهٔ کسانی که در ایران و غیر ایران به عربی سخن می‌گویند، از فصاحت و مراعاتِ اعراب گریزان شده‌اند.
۳. امیری که به پشتیبانی از عربی برمی‌خیزد، خود ترک است اما فرهنگی که برای او تدوین می‌شود، اساساً عربی-فارسی است.
۴. عده‌ای بوده‌اند که علیه زبان عربی تبلیغ می‌کردند.
۵. کسانی که عربی فصیح را می‌دانند و اعراب آن را مراعات می‌کنند، «خاصه»‌اند و کسانی که فارسی می‌جویند «عامه». (آذرنوش، ۱۳۸۵، ۱۷۴)

و اما درخط، چون خط عربی با همه اشکالات خود از خط پهلوی آسانتر بود، بزودی بوسیله ایرانیان مسلمان یا کسانی که با زبان عربی به نحوی از انحاء آشنایی می‌یافتند قبول شد. بخصوص که این خط از جهات مختلف مورد حاجت عامه بود. البته این خط در ایران بوسیله خطاطان ایرانی تکامل یافت و به تدریج مستعد تحریر فارسی دری یعنی لهجه رسمی و کتابت ایران دوره اسلامی گردید. رواج خط عربی در ایران از پاره‌ای جهات به لهجه‌های ایرانی صدماتی وارد آورد، زیرا چنانکه میدانیم اعراب جزء حروف عربی نیست و از این روی تلفظ بسیاری از کلمات فارسی در طول زمان دستخوش بی‌اطلاعی این و آن گردید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

عصر ترجمه

با مطالعه در سطور فوق این نکته روشن می‌شود که لهجه‌های ایرانی همچنانکه در ایام پیش از اسلام در نواحی مختلف ایران وجود داشته، در سه قرن اول هجری هم متداول بوده‌اند. منتهی با غلبه عرب و رواج زبان عربی اندک‌اندک آثاری از آن در لهجه‌های

محلی ایران برجای ماند. در این اوان نفوذ لغات عربی در لهجه های ایرانی از دو جهت صورت گرفته است: "نخست در مواردی که یک کلمه عربی ساده تر از یک کلمه کهنه ایرانی به نظر می آمد و یا کلمات ساده یی بود که استعمال آن مایه گشایشی در زبان فارسی میگردید. دوم در مواردی که در قبال یک کلمه عربی معادلی یافت نمی شد و استعمال آن هم لازم بنظر می رسید.^۱ (صفا، ج ۱، ۱۳۷۸، ۱۵۲) این نکته قابل ذکر است که؛ لغات و اصطلاحات عربی با تغییرات مختلفی در لهجه های ایرانی پذیرفته شده و به عبارت دیگر قواعد و اصول لهجه های ایرانی در این مورد تسلط خود را حفظ کرد. یکی از حوزه هایی که زبان عربی با قدرت تمام اشغال کرده بود، دیوان های حکومتی بود. می دانیم که دیوان عراق از زمان حجاج، دیوان خراسان از ۱۲۴هـ ق و دیوان اصفهان از زمان ابومسلم از پهلوی به عربی برگردانده شده بود. (آذرنوش: ۱۳۸۵، ۲۶۳) در روزگار عبدالملک بن مروان اصلاحاتی انجام گرفت که قسمتی از آن جنبه ادبی داشت. زبان عربی را زبان رسمی دفاتر مالی قرار داد و به اصلاح صُحف عربی که بیشتر از آن بدون نقطه نوشته می شد، همت گماشت تا مردم بتوانند به آسانی قرآن و تفسیر آن را بخوانند. حجاج بن یوسف ثقفی در پیشرفت این کار سهمی بسزا داشت. (ابراهیم حسن: ۱۳۸۸، ۴۵۷) مؤلف کتاب **تاریخ یعقوبی** می نویسد: در این زمان دینار و درهم به عربی سکه خورد و کسی که این کار را کرد، حجاج بن یوسف ثقفی بود. (یعقوبی: ۱۳۷۱، ۴۵۷)

برگرداندن کتب ادبی، تاریخی، داستان های ملی ایرانیان، امثال الحکم، اخلاق و عرفان به زبان عربی بیشتر به دست بزرگترین نویسنده و مترجم آن عصر «عبدالله ابن مقفع» صورت گرفت و بعد از او نیز تا مدتها ادامه داشت. ابن مقفع زبان و ادبیات فارسی و اسلوب تحریر و تقریر آنرا می دانست. به زبانهای پهلوی و یونانی آشنائی داشت و در نیمه اول قرن دوم هجری در شهر بصره^۲ نشو و نمو کرد. ابن مقفع ادبیات عربی را به خوبی در بصره فراگرفت و ترجمه عربی کلیله و دمنه توسط وی به نگارش درآمد.

۱. گاه بعضی از این اصطلاحات از ریشه ایرانی گرفته شده و بعد بصورت معرب در لهجه ها رسوخ یافته است.

۲. شهر بصره در این تاریخ مرکز شاعران و نویسندگان بشمار می آمد.

عبدالله بن مقفع نخستین مترجمی است که انشاء فارسی(خود)را در زبان عربی محفوظ نگاه داشته است.(زیدان: ۱۳۸۶،۴۹۲)وی کلیله و دمنه را از زبان پهلوی به عربی ترجمه کرد.(مستوفی: ۱۳۶۴،۲۹۷) بنابراین قدیمی ترین انشائی که از طرف یک مؤلف در زبان عربی دیده شده همان ترجمه کلیله و دمنه عبدالله بن مقفع می باشد.(زیدان: ۱۳۸۶،۴۹۳)

لیکن از مشاهیر مترجمانی که کتب پهلوی را به عربی درآورده‌اند و نام آنان در شمار مترجمان و ناقلان کتب به عربی ذکر شده است بدین شرحند: جبلة بن سالم، ابن المقفع، نوبخت منجم و فرزندان او، یوسف بن خالد، حسن بن سهل منجم، احمد بن یحیی بن جابر البلاذری، زادویه پسر شاهویه اصفهانی، بهرام پسر مردانشاه، عمر بن فرخان طبری، بهرام هروی مجوسی، بهرام پسر مهران اصفهانی اینان غیر از کسانی هستند که از متون سریانی یا هندی برای ترجمه استفاده می کرده و کتبی به عربی درمی آورده‌اند و همچنین غیر از کسانی هستند که کتب مانوی و مانویه را به عربی نقل کرده‌اند.

نگاهی به رنسانس ایرانی

تا اواخر عهد اموی انواع مهمی در خط عربی پدید نیامد ولی در دوره بنی عباس که عهد ورود کاتبان ایرانی در دستگاههای دولتی است، قلمهای متعددی در خط ظهور کرد و خطاطان مشهوری پدید آمدند و توانستند انواع مختلفی در خط بوجود آورند، چون خط عربی با همه اشکالات خود از خط پهلوی آسانتر بود بزودی بوسیله ایرانیان مورد قبول قرار گرفت.(صفا، ج ۱، ۱۳۷۸، ۱۵۴) چه بسا بتوان گفت، بعدها خط ایرانیان از رسم الخط کوفی اقتباس شد.

پدید آمدن یک لهجه ادبی و رسمیت یافتن آن به عنوان زبان ادبی و سیاسی و علمی از وقتی امکان یافت که دولت نیمه مستقل طاهری و دولت‌های مستقل صفاری و سامانی و بویی و حکومت‌های جزء قرن چهارم که تابع حکومت‌های بزرگ مذکور بوده‌اند، بوجود آمدند. نسبت به طاهریان هیچ قرینه تاریخی در دست نیست که قصد برانداختن زبان

رسمی عربی و روی کار آوردن لهجه مشرق به عنوان زبان رسمی درباری داشته‌اند و حتی چنانکه خواهیم دید روایاتی در دست است که جانشینان طاهر ذوالیمینین از نشر کتب پهلوی هم پیش‌گیری میکردند و «ایشان را در پارسی و لغت دری اعتقادی نبود، در آن عصر شعرا در این فن کمتر خوض کردند» (صفا، ج ۱، ۱۳۷۸، ۱۶۳) لیکن همانطور که از منابع برمی آید سلسله صفاریان حامی جدی زبان فارسی بود. مؤلف یا مؤلفان

تاریخ سیستان شرح عزیمت یعقوب به هرات، کشته شدن زنبیل و عمار خارجی بدست یعقوب و فتح هری را چنین توصیف می کند:

"یعقوب فرا رسید و بعضی از خوارج که مانده بودند ایشان را بکشت و مالهای ایشان برگرفت، پس شعرا او را شعر گفتندی بتازی:

قد اکرم الله اهل المصر و البلد بملک یعقوب ذی الأفضال و العدد
قد آمن الناس بخواه و غرته ستر من الله فی الأمصار و البلد

چون این شعر بر خواندند او عالم نبود در نیافت، محمد بن وصیف حاضر بود و دبیررسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود، پس یعقوب گفت: چیزی که من اندر نیایم چرا باید گفت؟ محمد و وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت. و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت، و پیش از او کسی نگفته بود که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان برود باز گفتندی بر طریق خسروانی، و چون عجم برکنده شدند و عرب آمدند شعر میان ایشان بتازی بود و همگنان را علم و معرفت شعر تازی بود، و اندر عجم کسی بر نیامد که او را بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندر و شعر گفتندی. (مجهول:

۱۳۶۶، ۲۰۹) علاقه یعقوب به زبان دری و پهلوی دلیلی بود تا این زبان به عنوان زبان رسمی و ادبی دربار وی معمول گردد.

بعد از صفاریان، سامانیان نخستین سلسله های ایرانی تباری هستند که در پرورش شعرا و ادبای فارسی کوشیدند. اما باید به این نکته توجه کرد که رواج زبان و ادب فارسی در واقع مولود پاره ای مسائل خاص سیاسی و اجتماعی است که از اوایل قرن سوم به ویژه در شرق ایران پدید آمد.

نخست استمرار قدرتمند «نهیضت شعوبیه»^۱ در عهد سامانیان بود. نهیضت شعوبیه موجب جنبشی در عالم اسلام و بالاخص در قوم عرب گردید که کلیه شئون اجتماعی و سیاسی و فکری و ادبی اعراب را تغییر داد. این نهیضت که با ادامه آزار و اذیت موالیان از جانب حاکمان اموی شکل گرفت، به راهنمایی ایرانیان آزاده پیش رفت و بر اثر تبلیغات ایشان جمع کثیری از هر طبقه و صنف داخل این فرقه شدند. در نهایت نهیضت شعوبیه توانست در جبهه های گوناگون در تمدن اسلامی تأثیر گذارد و چون در تمام امور و همه شعب علوم و فنون و معارف اسلامی دست داشتند توانست در تمام شئون عرب و اسلام به ویژه از لحاظ فکری و فرهنگی دگرگونی عمیق ایجاد کند. (زارعی، فصلنامه تاریخ پژوهی، شماره ۴۴ و ۴۵، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، ص ۱۹۹)

دوم دوری قلمرو این سلسله از مرکز خلافت عباسی بود که زمینه را برای نوعی استقلال فرهنگی و علمی آماده می کرد. (فروزانی: ۱۳۸۱، ۱۷۹) با توجه به این مهم که پرورش علم و ادب از خراسان آغاز شد، لکن نباید گمان برد که خراسان در علم و فرهنگ بر نواحی جنوبی ایران و نیز بر فارس که مهد عظمت این کشور است، سبقت داشته است. اما، شکی نیست که بگوییم نهیضت ادبی ایران بعد از اسلام نخست از خراسان آغاز شد و چون این سرزمین از بغداد و از قلمرو خلیفه بسیار دور بود، مرکز فرهنگ اسلامی شد که زبان آن تازی بود. (بروان، ج ۱، ۱۳۶۷، ۱۳۰-۱۳۱)

تشویق و تکریم امیران و بزرگان دولت سامانی از شعرا رواج شعر را به دنبال داشت. عصر نهیضت زبان فارسی، بر زبان فارسی خالص تکیه نداشت بلکه نویسندگان و شاعران، برخی از واژه ها و عبارات را از عربی گرفتند و برخی از صورتهای شعری جدید بدان افزودند، مانند: مثنوی و رباعی؛ بطوریکه برخی از شاعران ایرانی برای سرودن اشعار از الفاظ عربی مدد می جستند. بهترین مثال برای این امر، شاهنامه فردوسی ست.

۱. شعوبیه: یکی از نهیضت هایی که در قرون نخستین اسلامی به وجود آمد و در آغاز قرن سوم به تکامل خود رسید. برخی مورخان واژه شعوبی را برگرفته از شعوب که جمع شعب است می دانند و خود عبارت است از گروه یا قوم یا ملی که تعداد افرادش از قبیله و طایفه و عشیره افزون تر باشد.

حکیم ابوالقاسم فردوسی بر آن بود تا شاهنامه با قدیمی ترین و اصیل ترین عبارات و شیوه های فارسی سروده شود، اما این منظومه شصت هزار بیتی نیز خالی از لغات عربی نبود. برخی از محققان، شاهنامه را دارای تقریباً هشتصد کلمه عربی می دانند و البته بعضی دیگر از پژوهشگران در تعداد این کلمات اختلاف نظر دارند. (محمدی عراقی، کیهان فرهنگی، مهر ۱۳۸۱، ش: ۱۹۲، ۳۸) این نکته قابل ذکر است که شاعران و نویسندگان این عهد خلاف آنچه برخی می اندیشند تعمّدی در آوردن کلمات پارسی به جای عربی نداشتند بلکه چون زبان فارسی در این عهد هنوز به نسبت کمی با زبان عربی آمیخته بود و شاعران و نویسندگان هم از لهجه عمومی در کار خود پیروی می کردند طبعاً لغات عربی را کمتر بکار می بردند مگر در مواردی که ضرورت اقتضا می کرد.

شعرای بزرگی علاوه بر فردوسی نیز در این دوره به عرصه آمدند از جمله؛ مسعودی مروزی، نخستین کسی که شروع به نظم روایات تاریخی و حماسی ایران کرده و شاهنامه منظومی پدید آورد. همچنین رودکی، گفته شده است که رودکی کلیله و دمنه را که قبلاً ابوالفضل بلعمی به خواست امیر نصر سامانی از عربی به فارسی ترجمه کرده بود به نظم درآورد. (فروزانی: ۱۳۸۱، ۱۸۱) دقیقی، طوسی و... از جمله این شاعرانند. (صفا، ج ۱، ۱۳۷۸، ۴۰۸)

زبان امروزی ما دنباله هزار ساله زبان فردوسی است. اما با گذر سالیان دراز از عمر این زبان، شماری از واژگان آن روزگار است که امروزه متروک شده و برخی واژگان دگرگونی معنایی یافته است. زبان ما در این دوره چنان روان و روشن و بلیغ است که پس از هزاران سال نه تنها خواص بلکه عامه مردم نیز از قدرت درک آن غافل نمی باشند. شاهنامه فردوسی نمونه والای شعر دستورمند و قاعده دار پارسی است که با نهایت دقت نگاشته شده است. از این روست که برخی این عصر را با صراحت، مهمترین دوره حماسه سرایی در ادبیات ایرانی می دانند و بر آن مباحثات می کنند.

زبان پارسی و به پیروی آن خط پارسی در کشاکش زمان جاده ای ناهموار را پیموده و امروز اینگونه به دست ما رسیده است. در روزگاران کهن این زبان با ریشه های پهلوی، پهلوی به خطوط دیگر زبانهای باستان زد و در کنار آن قرار گرفت. خط و زبان پهلوی به مرور زمان دستخوش تغییراتی شد و خط پهلوی در برخی از نقاط ایران به فراموشی سپرده شد. در برهه ای از زمان تاریخ سرزمین کهن مان، خط عربی به عنوان خط رسمی در مراکز اداری و سیاسی نفوذ یافت و ایرانیان نیز ناچار به فراگرفتن خط اعراب شدند. از اینرو ایرانیان خط کوفی را جانشین پهلوی کردند. زبان دری که دنباله لهجه پهلوی شمالی یا پهلوی اشکانی است بر اثر گذشت زمان و تحوّل و تکامل و آمیزش با لهجه عربی به صورتی که آثار آنرا در قرن سوم و چهارم می بینیم درآمد. این لهجه پس از تشکیل دربارهای مستقل ایرانی در شرق سرزمین کهن مان به صورت زبان رسمی درآمد و به اسامی مختلفی مانند: دری، پارسی دری، پارسی، فارسی خوانده و آنرا در برابر عربی (تازی) و پهلوی (پهلوانی) قرار داده اند. در اینجا پارسی بیشتر برای مقابله با عربی (تازی) و ترکی بکار رفته و به معنی اعم «ایرانی» است. با حمله اقوام مختلف به این سرزمین زبان فارسی شاکله خود را حفظ کرده و بر چارچوب پیشین خود همچنان پابرجا باقی ماند. زبان پارسی از دوره ساسانیان به سیر تحولات خود شتاب بیشتری داد و با هر قومی در گذر این سیر تاریخی همگام شد. با هجوم اعراب زبان و خط پارسی دستخوش تغییراتی گردید. بزرگانی نظیر فردوسی و برخی دیگر از این نام آوران پارسی زبان ظهور کردند تا این گنج پیدا بی گزند بماند.

جرقه های ترویج نثر و نظم پارسی بوسیله سامانیان تعقیب فکراستقلال ادبی ایرانیان زده شد. این فکر دنباله نظر یعقوب لیث درباره ترویج زبان پارسی بوده است. عصری که با قدرت شاهان سامانی «خاصه نصر سامانی» در ماوراءالنهر و خراسان صورت پذیرفت. دوره ای که می توان آن را به جرأت رنسانس ایرانی نامید. به روشنی می توان گفت؛ این پدیده لطیف همان میزان که تأثیر پذیرفت، تأثیر گذار بوده است و خواهد بود.

منابع

- آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۵۴، نفوذ فارسی در زبان تازی، تهران، دانشگاه تهران
- ، ۱۳۸۵، چالش‌های میان فارسی و عربی، تهران، نشرنی
- بروان، ادوارد، ۱۳۶۷، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه: فتح‌الله مجتبابی و غلامحسین صدری، جلد ۱، تهران، مروارید
- بلادری، احمدبن یحیی، ۱۳۳۷، فتوح البلدان، ترجمه: محمدتوکل، تهران، نقره
- پیرنیا، حسن، ۱۳۸۶، تاریخ ایران قبل از اسلام، تهران، نامک
- تاریخ سیستان، ۱۳۶۶، تحقیق: ملک الشعرا بهار، تهران، کلاله خاور
- تبریزی، محمد بن خلف، ۱۳۶۲، برهان قاطع، مصحح: محمد معین، جلد ۲، تهران: امیرکبیر
- تویسرکانی، قاسم، ۱۳۵۰، زبان تازی در میان ایرانیان، تهران: دانشگاه تهران
- ثاقب فر، مرتضی، ۱۳۸۳، تاریخ شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه: تورج دریانی، تهران: ققنوس
- حسن ابراهیم حسن، ۱۳۸۹، تاریخ سیاسی صدر اسلام، ترجمه: ابوالقاسم، تهران: بدرقه جاویدان
- رازی، ابن مسکویه: ۱۳۶۹، تجارب الامم، ترجمه: ابوالقاسم امامی، تهران، سروش
- ریپکا، یان، ۱۳۸۱، تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه، ترجمه: عیسی شهبابی، تهران: علمی و فرهنگی
- زارعی. احمد علی، چگونگی پیدایش نهضت شعوبیه و تأثیرات فرهنگی و ادبی آن در تمدن اسلامی در عصر عباسیان، فصلنامه تاریخ پژوهی، شماره ۴۴ و ۴۵، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، ص ۱۹۹
- زیدان، جرجی، ۱۳۸۶، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه: علی جواهر کلام، تهران: امیرکبیر
- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۷۸، تاریخ ادبیات ایران، تهران: فردوس
- فرزام، مصطفی، ۱۳۸۱، خط و زبان در گذر فرهنگ ایران، تهران: قوانین

- فروزانی، ابوالقاسم، ۱۳۸۱، تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان، تهران: سمت
- گیریشمن، رومن، ۱۳۸۲، تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه: محمد معین، تهران: قلم
- محمدی عراقی، محمود، پیوندزبان فارسی و عربی، مهر ۱۳۸۱، کیهان فرهنگی، شماره ۱۹۲
- مستوفی، محمدبن ابی بکر بن احمد، ۱۳۶۴، تاریخ گزیده، تحقیق: عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، ۱۳۷۴، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق: ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، ۱۳۶۵، التنبیه الاشراف، تحقیق: ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی
- مفتخری، حسین، حسین زمانی، ۱۳۸۱، تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان، تهران: سمت
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، ۱۳۶۱، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، تحقیق: علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و ترجمان ایران
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، ۱۳۶۳، تاریخ بخارا، تحقیق: محمد تقی مدرس قزوینی، تهران: توس
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابی واضح، ۱۳۷۱، تاریخ یعقوبی، تحقیق: محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی